

پادشاهی سید احمدخان مرعشی صفوی و بحران مشروعیت صفویان

دکتر علی‌اکبر جعفری*

چکیده

حمله غلزایی‌های قندهار به اصفهان و سقوط این شهر را باید پایان عمر سیاسی صفویان دانست؛ اگرچه تهماسب دوم توانست پس از اخراج غلزایی‌ها مدت کوتاهی حکومت نماید. در همین دوران اشغال اصفهان و حتی پس از آزادسازی این شهر از سپاهیان اشرف، مدعیان متعددی در گوشه و کنار کشور و با عناوین مختلف داعیه حکومت داشتند. بیشتر این مدعیان افراد فرصت طلب، مجهول الهویه و با توان نظامی و اعتبار ضعیفی بودند. اما در این میان، کسانی نیز دیده می‌شدند که ادعای آنان بسیار پررنگ بود. سادات مرعشی نمونه مشخصی از این مدعیان بودند که برای دستیابی به حکومت بسیار تلاش می‌کردند.

سید احمدخان مرعشی صفوی اولین مدعی پادشاهی از خاندان مرعشی پس از سقوط اصفهان بود. اگرچه او ابتدا و برای دفاع از صفویان با تهماسب همراه شد، پس از مدتی از او جدا گردید به اقداماتی دست زد که به اعلام رسمی پادشاهی او در کرمان انجامید. دوره سه ساله فعالیت او در جنوب و جنوب شرقی کشور آن هم در دورانی که تهماسب به شدت در موضع ضعف قرارداشت و اشرف افغان موفقیت‌های چشمگیری در داخل و در مناسبات خارجی به دست آورده بود بسیار مهم است. او در این دوره با نام احمد شاه به ضرب سکه اقدام نمود و درباری تشکیل داد که توجه نمایندگان کمپانی‌های خارجی رانیز جلب کرد. این مسأله نشان می‌دهد که او از بحران مشروعیت صفویان در آن مقطع استفاده کرد؛ هرچند در نهایت موفق نشد تا این افتخار را داشته باشد که به عنوان مؤسس سلسله‌ای در تاریخ ایران شناخته شود. این پژوهش بر آن است تا دوران فعالیت و پادشاهی سیداحمد خان مرعشی، ارتباط این ادعا با بحران مشروعیت صفویان و دلایل ناکامی او در این رویارویی را بررسی کند. روش تحقیق، کتابخانه‌ای است و این مقاله به شیوه توصیفی- تحلیلی به بررسی و تحلیل موضوع می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی

سید احمد خان مرعشی، مشروعیت، شاه تهماسب دوم، اشرف افغان، کرمان

مقدمه

زوال و سقوط سلسله صفویه و پیامدهای آن به گونه ای بود که مورخان بعدی و محققان معاصر را در ریشه یابی علل و زمینه‌های آن به خود مشغول کرده است. در این واکاوی مسائل و حوادث به چند نکته اساسی توجه شده است: چگونگی تحلیل رفتن مبانی مشروعیت صفویان، زمینه‌های سقوط آسان این دولت قدرتمند، پیامدهای کوتاه مدت و بلندمدت این فروپاشی، چگونگی شکل‌گیری کانون‌های متعدد قدرت پس از سقوط صفویه و چرایی این دست از مسائل و مسائل دیگری که در حوزه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی قرار می‌گیرد. در این زمینه ارتباط مستقیمی بین دو مسأله وجود دارد: بحران مشروعیت صفویان و شکل‌گیری کانون‌های قدرت طلب. به عبارت دیگر، هر یک از این کانون‌ها خیزش به سوی قدرت را از بحران موجود در مبانی مشروعیت صفویان آغاز نمودند. بسیاری از آنها بدون اینکه منکر اصل مشروعیت صفویان شوند و حتی با ادعای انتساب خود به صفویان تلاش نمودند تا سبوی بشکسته صفویان را بندی زده، از جام قدرت جرعه ای بنوشند. برخی دیگر با طرح ادعاهای جدید، مبانی مشروعیت صفویان را به چالش کشیده، آخرین ضربات را بر پیکر خسته و بی رمق مشروعیت صفویان وارد نمودند. اما مرز میان این دو دسته از کانون‌ها وجود مشروعیت تا فقدان آن برای صفویه است. تعدد این کانون‌های متکی بر افراد، مناطق، ایالات و حتی دولت عثمانی از این مسأله متأثر بود. در این میان، ادعای پادشاهی سید احمدخان اهمیت قابل توجهی دارد.

سیداحمد خان مرعشی صفوی از یک سو مبتسب به سادات مرعشی بود- ساداتی که صحیح‌النسب بودند و به ساختن نسب غیرواقعی نیازی نداشتند- و از سوی دیگر با خاندان صفویه مرتبط بود. او از همراهان شاه تهماسب دوم صفوی و از نیروهای زیرفرمان او بود. گمان طغیان و شورش از طرف چنین کسی کمتر متصور می‌شد؛ با وجود این، از زمانی که تهماسب صفوی از فعالیت‌های سید احمد آگاه شد، وجود او و داعیه پادشاهی اش را خطرناک تر از غلزایی‌های قندهار تشخیص داد. پی‌جویی چنین ادعایی و ارتباط آن با بحران مشروعیت صفویان هدف اساسی نویسنده در این مقاله است. از این رو، برای پاسخ به این پرسش که «چه متغیرهایی در شکل دهی ادعای پادشاهی سید احمد خان نقش داشت؟» فرضیه ذیل به آزمون گذاشته شده است که: «عواملی از جمله سقوط اصفهان و تقدیم تاج شاهی به محمود غلزایی، ناکامی تهماسب در فعالیت‌های اولیه اش، کاهش محسوس قدرت مرکزی، و شکل‌گیری "فرهنگ تفرقه" در جامعه ایران، در شکل دهی ادعای پادشاهی سید احمد خان نقش اساسی داشتند.» در این بررسی از روش تحقیق تاریخی و به شیوه توصیفی-تحلیلی استفاده شده است. گردآوری داده‌ها بر اساس نوشته‌های مورخان ایرانی براساس سقوط صفویه تا اوایل دوره قاجاریه و نیز گزارش‌های اروپاییانی است که در آن روزگار در ایران زندگی می‌کردند. یافته اساسی تحقیق ضمن تأیید فرضیه ارائه شده نشان می‌دهد که قیام سید احمد خان و ادعای پادشاهی او به دلیل شرایط بحرانی‌ای بود که در آن زمان به وجود آمده بود.

سقوط اصفهان و چالش بحران صفویان

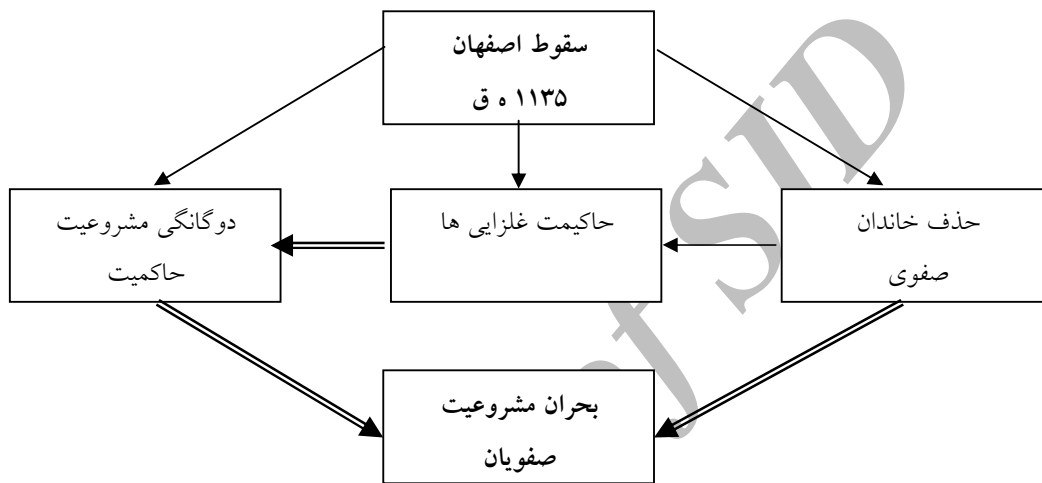
اصفهان به عنوان پایتخت دولت صفوی پس از حدود نه ماه محاصره سخت و سنگین در یازدهم محرم ۱۱۳۵ هـ. ق/ ۱۲ اکتبر ۱۷۲۲ م (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۳۲) با ورود نیروهای محمود به شهر سقوط کرد. با وجود قدرت‌یابی دوباره صفویان و بازگشت تهماسب دوم در هشتم جمادی الثانی سال ۱۱۴۲ هـ. ق به اصفهان (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۴۴) اصفهان هیچ گاه نتوانست بار دیگر به عنوان پایتخت دولت صفوی و در صدر اندیشه سیاسی حاکمیت آنها قرار گیرد. به عبارت دیگر، تداوم بحران‌های پیشین و به وجود آمدن بحران‌های جدید به گونه ای بود که همان سقوط اولیه اصفهان در ۱۱۳۵ هـ. ق را باید پایان عمر سیاسی

صفویان دانست؛ اگرچه با تشکیل شورای دشت مغان و انتخاب نادر به پادشاهی در ۱۱۴۸ ه.ق، صفویان رسماً از صحنه سیاسی ایران حذف شدند. بر این اساس، عوامل متعددی که زمینه های سقوط صفویان را فراهم کرد از یک نظر تا سقوط شهر اصفهان امتداد داشت. اما تصرف اصفهان و بر تخت نشینی غلزابی‌ها در این شهر، خود آغازی بر چالش جدی مشروعیت صفویان بود. در پاسخ به این پرسش که چرا صفویان در آن شرایط جدید نتوانستند فرصت حکومت دوباره‌ای بیابند، پرداختن به فرصت‌ها و تهدیدهای مشروعیت صفویان ضرورت پیدا می‌کند. مشروعیت به عنوان نقطه اعتماد و اتکای مردم به حاکمیت، توان ایجاد این اعتقاد را دارد که به جامعه بقبولاند که نظام سیاسی موجود برای جامعه مناسب و پذیرفتنی است. به همین دلیل، مردم بی‌اکراه از آن اطاعت کرده، آن را شایسته احترام می‌دانند. (عالم، ۱۳۷۳: ۱۰۵). باین فرض، آیا مبانی مشروعیت صفویان در زمان سقوط اصفهان از بین رفته بود؟ و آیا نظام صفوی این توانمندی خود را از دست داده بود؟ از بررسی منابع تاریخی نشانه‌هایی مبنی بر تضعیف مبانی مشروعیت صفویان می‌توان یافت. این مسأله از مدت‌ها پیش و با بروز نارضایتی مردم از خاندان صفویه و کاهش مقبولیت آنها شروع شده بود. اوج این نارضایتی‌ها در طول پادشاهی شاه سلطان حسین آشکار بود. برای نمونه کروسینسکی می‌نویسد: «و در اواخر ایام سلطنت صفویه برای اجرای قانون شرع در بلاد عظیم، که سبب انتظام دولت است، اهتمام نمی‌کردند» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۲۵). این در حالی بود که توجه آنها به دین و حساسیت دینی یکی از اصولی بود که در مشروعیت بخشی به صفویان نقش مؤثری داشت. همچنین در حالی که در روزگاری سیادت و انتساب به اهل بیت (ع) برای صفویه برگ برنده‌ای در برابر کلیه رقبای به شمار می‌رفت، در زمان شاه سلیمان صفوی، محقق سبزواری (۱۳۷۷: ۵۰۷). از این نظر، مکافات نامه و رسائل نوشته شده در مورد فتنه افغان‌ها، بیشترین رویکرد را به موضوع تضعیف توانمندی دولت صفوی در حفظ مشروعیت خود دارند (رک: جعفریان، ۱۳۷۲: ۴۰ - ۵۰). در تبیین این مسأله از این نکته نباید غافل ماند که در بیشتر این دوران، عوامل و مبانی دینی مشروعیت صفویان بر عوامل غیردینی غلبه داشت؛ به ویژه از این نظر که عوامل غیردینی مؤثر در حفظ مشروعیت صفویان نیز رنگ دینی داشت. بنابراین، مجموعه منابع و متون تاریخی اواخر این دولت چنین فرضی را به خواننده القا می‌نمایند که صفویان مشروعیت حکومت بر جامعه را به شدت از دست داده بودند. ناگفته نماند که این دسته از منابع دچار تضادهایی نیز هستند. به عنوان نمونه، کروسینسکی خود از آه وزاری و دل‌تنگی مردم اصفهان در زمانی یاد می‌کند که شاه تصمیم گرفته بود تسلیم افغان‌ها شود (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۶۶ - ۶۷).

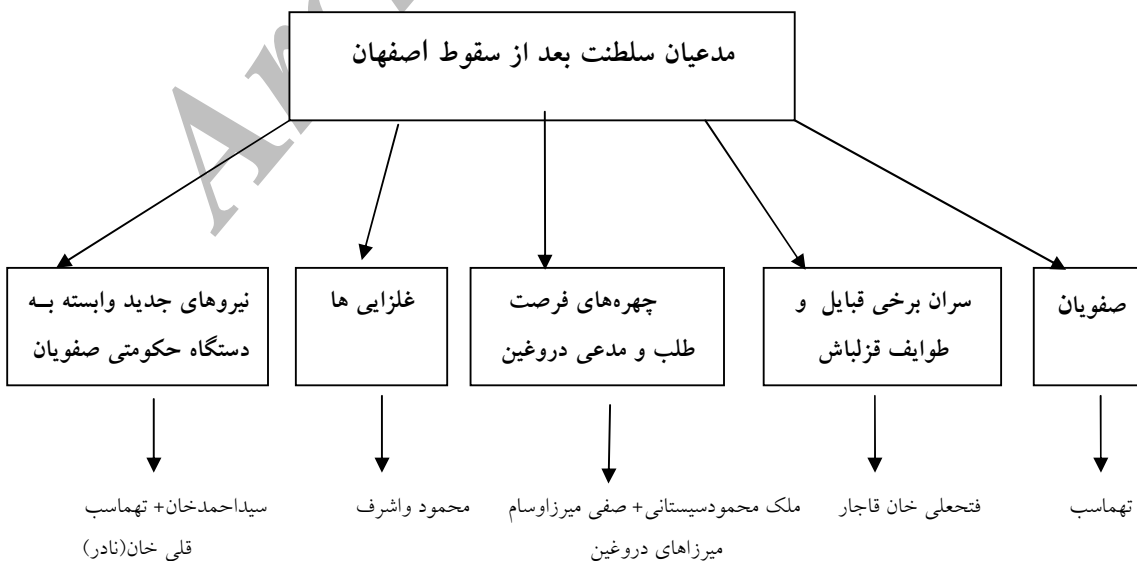
در مقابل، محققان بویژه مستشرقان، در بررسی علل انحطاط و سقوط صفویه بیشتر به جنبه‌های اداری و مدیریتی صفویه توجه می‌کنند و علل سقوط را به عملکرد شاهان صفوی در مسائل جاری دولت مربوط می‌دانند (برای نمونه رک: به لاکهارت، ۱۳۸۳: فصل دوم). از نظر این دسته از محققان، مسائلی که آنها را می‌توان در حوزه عوامل غیردینی مشروعیت‌پذیری صفویان در نظر گرفت پس از مرگ شاه عباس رو به تحلیل رفت و سرانجام موجبات از هم گسیختگی دولت صفوی را فراهم کرد. ناگفته نماند که در این نوع اظهارات نیز ردپای تضعیف موقعیت دینی صفویان در جامعه دیده می‌شود؛ اما بیشترین تأکید بر دیگر مسائل اداری، مدیریتی و کفایت سیاسی آنها است.

با در نظر گرفتن این دو طیف، از جریان سومی نیز نباید غافل ماند؛ جریانی که حد واسط این دو نظریه است. از بررسی حوادث تاریخی پس از سقوط اصفهان چنین بر می‌آید که سقوط اصفهان ناشی از بحران مشروعیت صفویان و تضعیف و تحلیل آن نبود. سهل انگاری و غفلت شاه از امور مملکتی و ساده‌انگاری و خوش باوری او حلقه‌ای از کارگزاران ناکارآمد و غیرسالم را در

دربار صفوی گرد آورده بود که این دو مسأله اعتراضاتی را به همراه داشت و سرانجام یکی از این اعتراض‌ها، موجب سقوط اصفهان شد. براساس این نظریه، بحران چالش و تضعیف مشروعیت صفویان پس از سقوط اصفهان خودنمایی کرد. به عبارت دیگر، نبودن فردی از خاندان صفویان بر تخت سلطنت ایران در اصفهان و عملکرد نادرست تهماسب در فاصله سال‌های ۱۱۳۵-۱۱۴۲ ه. ق، بحران مشروعیت آنها را موجب شد. آنچه بر اعتبار این نظریه می‌افزاید حاکمیت غیر اصولی غلزایی‌ها در اصفهان و بخش‌های دیگری از ایران، خودداری دولت عثمانی از پذیرش حاکمیت این مهاجمان و مهم‌تر از همه، موج صفوی‌گرایی و مدعیان منتسب به صفویان در گوشه و کنار کشور بود. شاید مدل زیر را در تبیین دقیق‌تر این نظریه بتوان ارزیابی کرد:



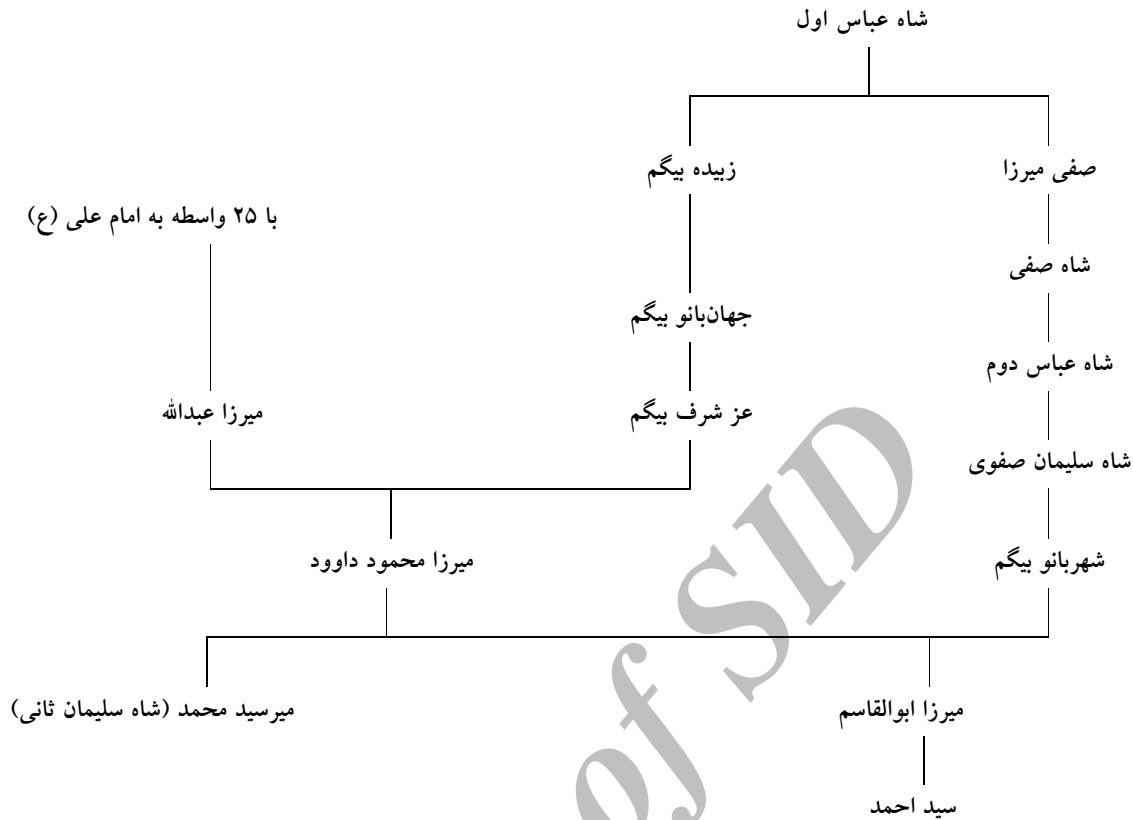
از پیامدهای اصلی بحران مشروعیت صفویان، پیدا شدن مدعیان متعددی بود که خود را در حد و اندازه صفویان می‌پنداشتند. نمودار زیر تصویری از تعدد مدعیان را نشان می‌دهد:



حجم فعالیت این مدعیان در آن مقطع به گونه ای بود که بخش‌های مهمی از منابع تاریخی باقی مانده از آن دوره به بررسی فعالیت این عده اختصاص یافته است. در این میان، نیروهای جدید وابسته به دستگاه حکومتی صفویه اهمیت و جایگاه ویژه ای داشتند. این عده پس از مدتی همراهی و همکاری با تنها مدعی صحیح النسب صفوی - شاه تهماسب دوم - راه خود را جدا کردند و سرانجام نیز از همین عده، نادر موفق شد به نام صفویان اما به کام خود بر رقبا پیروز و به عنوان تنها گزینه برای جایگزینی صفویان در شورای دشت مغان شناخته شود. در همین دسته، سید احمدخان مرعشی صفوی نیز جایگاه ویژه ای داشت که ضرورت دارد بیشتر بازشناسی شود.

سیداحمد مرعشی صفوی که بود؟

سادات مرعشی از خاندان‌های مشهور و صحیح النسب بودند که در قرن هشتم هجری قمری حکومتی شیعی مذهب را در مازندران تأسیس نمودند. آنها سپس با کمک‌های مادی و معنوی به آل کیا زمینه قدرتمندی این سلسله محلی را فراهم نمودند؛ سلسله‌ای که در بنیان‌گذاری دولت صفویه نقش مهمی داشت (رک: لاهیجی، ۱۳۵۲: ۱۰۳-۱۰۷). این سلسله محلی پس از فراز و فرود بسیار، سرانجام در سال ۷۹۵ ه. ق/ ۱۳۹۲ م به دست تیمور برچیده شد؛ اما پس از مرگ تیمور، آنان بار دیگر در مازندران مستقر شدند (میراحمدی، ۱۳۶۹: ۲۲). پس از آن، این سادات همواره به عنوان یک گروه متنفذ در منطقه مازندران و گیلان ایفای نقش نمودند، تا جایی که این اعتبار در زمان صفویان نیز حفظ شد. در زمان دولت صفوی، روابط خاندان صفوی با سادات مرعشی علاوه بر مسائل سیاسی و مذهبی با روابط خویشاوندی تحکیم یافت؛ به طوری که از ازدواج دختران صفوی با مردان مرعشی فرزندان متولد شدند که از ناحیه پدر به سادات مرعشی و از ناحیه مادر به سادات صفوی منسوب بودند. این نسل در روزگار ادبار صفویان از مهم‌ترین شاخص‌های صفوی گرایی مرعشیان محسوب می‌شدند. مهم‌ترین علت توجه مردم به این عده انتساب صحیح آنها به اهل بیت (ع) و نیز خاندان صفوی بود. شاخص‌ترین این چهره‌ها بازماندگان میرزا محمد داوود داماد شاه سلیمان صفوی - یعنی سیداحمدخان و سید محمد بودند که اولی به نام احمد شاه و دومی به نام شاه سلیمان ثانی در مدتی کوتاه مورد توجه قرار گرفتند. از این دو، احمد شاه - که فعالیت‌هایش موضوع این مقاله است - پیش از پادشاهی نادرشاه سلیمان ثانی پس از قتل نادر با عنوان شاه مطرح شدند. میرزاسیداحمدخان مرعشی صفوی فرزند میرزا ابوالقاسم از صبیبه میرزا ابراهیم خلیفه سلطانی بود. (رک: سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۲؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۲). نسب او از ناحیه پدر بابیست و هشت واسطه به امام علی (ع) می‌رسید. (سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۴۷) پدرش، میرزا ابوالقاسم، فرزند بزرگ میرزا محمد داوود حسینی مرعشی صفوی بود (رک: خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۶۳). بر این اساس، جد او داماد شاه سلیمان صفوی بود و از این نظر نیز نسبت سید احمد از طریق شهربانو بیگم به خاندان صفوی می‌رسید. بنا بر تعبیری «وی شاهزاده ای بود که از سوی مادر خون شاهی داشت» (نامه‌های شگفت‌انگیز از...، ۱۳۷۰: ۱۱۳). با وجود اینکه سید احمد از خاندان مرعشی بود، به دلیل آنکه مادر میرزا محمد داوود، عز شرف بیگم نبیره شاه عباس صفوی بود عنوان صفوی در ادامه نام این خاندان دیده می‌شود. بر این اساس، نمودار خانوادگی سید احمد را به صورت زیر می‌توان ترسیم کرد:



در بحث نسب سیداحمد، قزوینی اورا سید احمد اموی صفوی معرفی می‌کند (قزوینی، ۱۳۶۷: ۸۹). او هیچ توضیح نمی‌دهد که پسوند «اموی» را به چه مناسبت برای سید احمد آورده است.

سیداحمد در زمان مرگ؛ یعنی، «اواخر سنه یک هزار و یک صد و چهل (۱۱۴۰)» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۸۰) سی سال داشت. گزارش دقیقی از دوران کودکی و جوانی او در منابع نیامده است. سلطان‌هاشم میرزاو مرعشی صفوی، او و برادرش راپسران «نیک اختر» میرزا ابوالقاسم معرفی می‌کنند. همچنین آنها در نقل ماجرای کشته شدن میرزا ابوالقاسم از حضور سیداحمد در جبهه مبارزه با افغان‌هایی که اصفهان را محاصره کرده بودند، یاد می‌کنند (همان: ۶۱-۶۲؛ سلطان هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۲). با وجود این، همراهی او با تهماسب، ولیعهد و سومین پسر شاه سلطان حسین، در خروج از اصفهان در هنگام محاصره برای جمع آوری نیرو و رفع غائله افغان‌ها چنان اهمیت داشت که منابع آن دوره به آن اشاره کرده‌اند (رک: سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۲؛ گلستانه، ذیل «زین العابدین کوهمره ای»، ۲۵۳۶: ۴۸۰). در این میان، تنها مستوفی با ذکر جمله «در ایام محاصره اصفهان گریخته»، اشاره مستقیمی به همراهی سیداحمد با تهماسب ندارد (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۳). هلندی‌ها در گزارش خود از این واقعه می‌نویسند: «در شبانگاه ۱۷۲۲/۸/۷ یا ۲۲ شعبان [۱۱۳۴ هـ.ق]، میرزا سید احمد مرعشی همراه با تهماسب میرزاخط محاصره اصفهان را شکافته، گریختند» (فلور، ۱۳۶۷: ۳۵).

سیداحمدخان پس از خروج از اصفهان در قزوین و آذربایجان همراه تهماسب صفوی بود. اولین حرکت جدایی طلبانه او از تبریز شروع شد (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۴؛ سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۳؛ گلستانه، ذیل «زین العابدین کوهمره ای»، ۲۵۳۶: ۴۸۰). این حرکت سیداحمدخان اقدام مهمی در شکل دهی ادعاهای بعدی او بود. از این رو، در برخی از

منابع جدا شدن سید احمد خان به گونه ای دیگر مطرح شده است؛ به صورتی که او را از همان ابتدای خروج از اصفهان به عنوان یک شورشی معرفی می‌نمایند. کشیشان فرانسوی در گزارش‌های خود می‌نویسند: «او از آغاز اغتشاشات بر شاه تهماسب شوریده بود» (نامه‌های شگفت انگیز از...، ۱۳۷۰: ۱۱۳). مستوفی نیز از همراهی او با تهماسب در قزوین و آذربایجان یادی نمی‌کند و می‌نویسد: «در ایام محاصره اصفهان گریخته و مدتی در محال یزد بوده» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۳). میرزا مهدی خان استرآبادی و محمد کاظم وزیر مرو نیز از همراهی سید احمد با تهماسب در قزوین و آذربایجان سخن نمی‌گویند و مدعی هستند زمانی که تهماسب عازم قزوین شد، سید احمد هم به سمت ابرقو رفت (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۰؛ مروی ۱۳۶۴: ۴۹/۱). در توضیح این اختلاف نظرها باید گفت بی‌توجهی منابعی که به عدم همراهی سید احمد با تهماسب اشاره می‌نمایند احتمالاً به این دلیل است که سید احمد در طول مدتی که با تهماسب بود اقدام مهمی در مخالفت یا موافقت با شاه صفوی انجام نداد که توجه مورخان را جلب کند. از این رو، از آغاز اقدام بحث برانگیز او، گزارش‌های دقیقی از عملکردش ثبت شده است. همچنین این احتمال وجود دارد که از نظر این عده از نویسندگان، اقدام سید احمد نوعی ناسپاسی و حق ناشناسی ولی نعمت خود بود. بنابراین این عده با آرام گذشتن از کنار همراهی‌های سید با تهماسب، دامنه این ناسپاسی را تشدید کرده‌اند. ناگفته نماند که منبع اولیه برای گزارش عملکرد سید احمد نوشته محمد محسن مستوفی است، و نویسندگان بعدی همچون استرآبادی و مروی گزارش‌های خود را بر اساس نوشته او تنظیم کرده‌اند. به همین دلیل تشابه زیادی بین این دو دسته از گزارش‌ها دیده می‌شود. سید احمد با جدا شدن از شاه صفوی پا به عرصه ای گذاشت که از او به عنوان بهترین فرد در میان مدعیان پادشاهی یاد شده است (فلور، ۱۳۶۷: ۳۰)؛ عرصه داعیه حکومت و سلطنت و تلاش برای فراهم کردن اسباب این ادعا. از این مرحله، زندگی سیاسی سید آغاز شد؛ مرحله‌ای که با وجود کوتاهی زمان، از نظر مسائل و حوادث، بسیار پر بار بود.

سیداحمدخان مدعی پادشاهی در ایران

سقوط اصفهان و تسلیم تاج شاهی به محمود غلزی به وسیله شاه سلطان حسین از یک سو و غافل شدن تهماسب از مأموریتی که داشت به همراه ناتوانی او در این امر از سوی دیگر فضایی را ایجاد کرد که شاخص دوره هرج و مرج بود؛ دوره ای که مشروعیت حاکمیت با بحران جدی روبرو گردید و افراد و گروه‌های مختلف با هدف سهم بردن به میدان رقابت وارد می‌شدند. درد اساسی ایران پس از سقوط اصفهان تعدد ریشه‌های قومی است؛ بویژه که میان این اقوام روابط پایداری برقرار نبود. همزیستی بین این گروه‌های مدعی معنا نداشت. هر یک از افراد و طوایف و گروه‌ها خود را برحق می‌دانست و گفتگو و مسالمت و همکاری با دیگران را ضروری نمی‌دید. از این رو، در این بخش از تاریخ ایران، ژئوپولیتیک گروه‌های مختلف و طوایف گوناگون در حقیقت ژئوپولیتیک «هر کس برای خود» بود. منطبق «هر کس برای خود» حتی گروه‌های هم نژاد هم مذهب را با وجود اشتراکات زیاد به درگیری سهمگین با یکدیگر کشاند. از مصادیق چنین شرایطی بروز مدعیان متعدد تاج و تخت و موفقیت آسان آنها در جذب عده‌ای به دور خود بود. این حالت نشانگر این است که مردم تا چه حد مشتاق رهایی یافتن از آن وضع بودند. با حاکمیت چنین شرایطی، دیگر تعجب نخواهد داشت حتی اگر مدعیانی دیده شوند که ارتباط سببی یا نسبی یا کاری و مسئولیتی با خاندان صفویه داشتند. براساس همین استدلال، وجود سید احمدخان نیز در میان مدعیان امری معمول به

نظر می‌رسید. در مورد دلیل شروع اقدام استقلال طلبانه، خط سیر فعالیت‌های او، اهداف او، شهرهایی که در جغرافیای قیام سید قرار می‌گرفتند، چگونگی و علت شکست قیام او و مسائل دیگر گزارش‌های متعددی در منابع تاریخی موجود است. تلاش بر این است که این مسائل به صورت جداگانه بررسی و تحلیل شوند. در مورد دلیل شروع اقدام سیداحمد در جدایی از تهماسب مسائل مختلفی توجه مورخان را جلب کرده است. سلطان‌هاشم میرزا می‌نویسد: «چون شاه تهماسب در سن شتاب بود و طبع او مایل لهو و لعب و نیز اکثر رفقای او جهال و نامقید و بی فکر و کم تجربه، به جهت هم و غم، به سبب محبوس بودن پدر و مادرو برادران و اعمام و بنی اعمام ترغیب به خوردن خمر نمودند. میرزا سید احمد چون دید که به جهت اعمال شنیعه، این شاه قابل امر سلطنت و جهانبانی نیست و کاری از او متمشی نخواهد شد، لاعلاج از شاه تهماسب مفارقت نموده، به سمت عراق آمد» (سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۳). میرزا محمد خلیل مرعشی نیز، که همچون سلطان‌هاشم میرزا از خویشان سید احمد است، با قلمی تندتر، که مهر تأییدی بر اقدام سید هم است، دلایل این جدایی را این گونه می‌نویسد: «او میرزا سید احمد چون دید که شاه به سبب اعمال شنیعه و بزم شرب خمر بر هم زن امر سلطنت و سرداری است و همیشه مست و بی خبر بودن و نظر خیانت به بنین و بنات سرداران و سرکردگان کردن، لایق امر سلطنت و جهانداری نیست و از او امر جهانگشایی متمشی نمی‌تواند شد و گوش سخن نبوش ندارد و خود نیز داعیه و پادشاه رس بود، لاجرم از شاه تهماسب جدا شده، ببلاد عراق آمده» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۴). سید تا شهر تبریز با شاه جوان صفوی همراه بود و سپس از او جدا شد. پس ادعای برخی که سید «نخست از اصفهان به تبریز رفت و چون معاونت لازم را به دست نیاورد، به ابرقو بازگشت» (شعبانی، ۱۳۷۷: ۱/۱۴) نادرست است. هلندی‌های حاضر در اصفهان ضمن توجه به برخی از دلایل یادشده، تأکید می‌کنند: «بی‌توجهی‌اش به اندرزهای سید احمد موجب شد که این مرد از شاهزاده گسسته و خود قیامی را علیه افغان‌ها سازمان دهد» (فلور، ۱۳۶۷: ۳۵). در مقابل این دسته از نظرات، سخنان صاحب مکافات نامه و قزوینی نیز قابل توجه است. صاحب مکافات نامه با مقایسه محمود غزنایی و سید احمد خان، هر دو را عذاب الهی و در حکم سگی می‌داند که رها شده‌اند تا به جان خلق بیفتند:

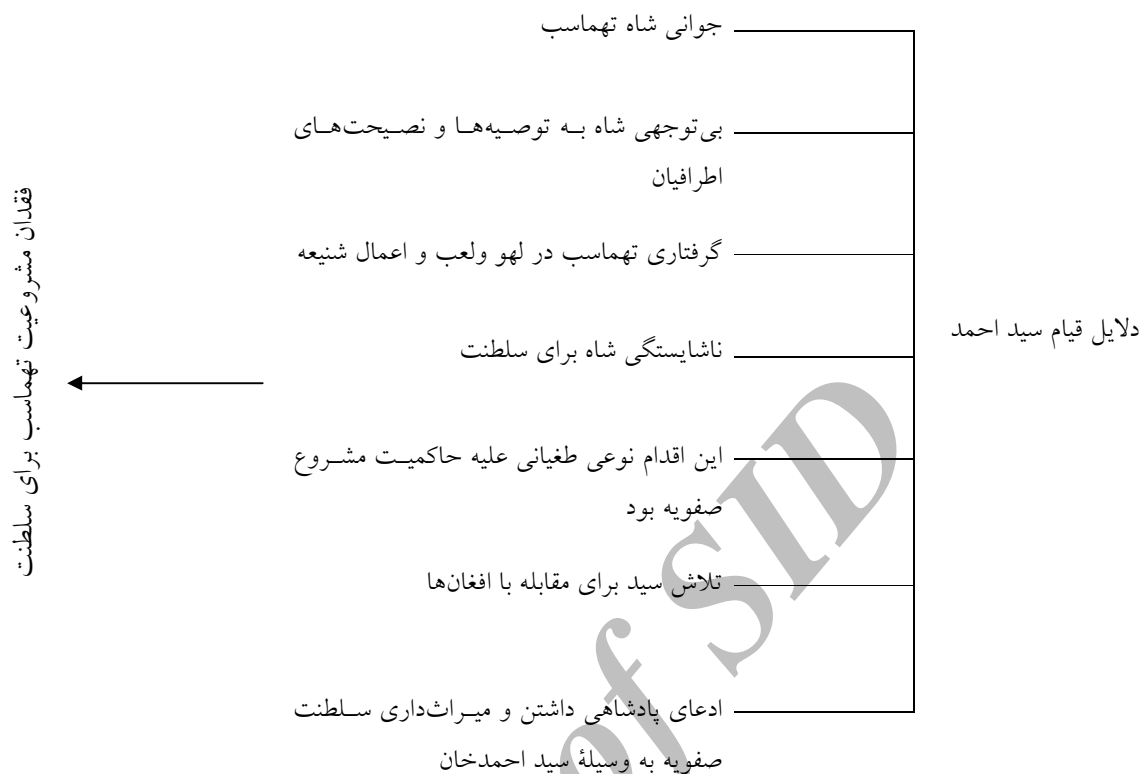
زیاران گروهی که وامانده ایم	برای عذاب خدا مانده ایم
از آن بهر کین قادر داد رس	گشوداز عدالت دو سگ را مرس
که تا خلق را پاک سگ کش کند	دل آسمان را ازین خوش کند

او در ادامه و در تشبیه این دو می‌سراید:

چه گویم که از نامشان نامه سوخت	مرگب سیه رو شدو خامه سوخت
دو نامرد مرتد بی‌دادگر	دو مردود خلق از خدا بی‌خبر
دو بی‌دین بی رحم باطن خراب	دو ملعون کم از سگ رد باب

(جعفریان، ۱۳۷۲: ۱۰۰-۱۰۱)

قزوینی نیز هنگام معرفی سید احمد می‌نویسد: «دیگر نمک به حرامی سید احمد اموی صفوی، نواده میرزا داوود، است» (قزوینی، ۱۳۶۷: ۸۹). وی با اطلاق این واژه به سید نشان می‌دهد که با هیچ یک از دلایل گفته شده موافق نیست. از مجموع این نظرات، مهم‌ترین دلایل شروع قیام سید احمد را به شکل زیر می‌توان ترسیم کرد:



از گزارش های منابع شکل ثابت و منظمی در مورد سیر فعالیت‌های سید احمد نمی‌توان یافت. او در آغاز فعالیتش، با جعل مهر شاه تهماسب به وسیله حکاکانی که همراه داشت (سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۳؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۴) خود را سپهسالار فارس معرفی کرد که برای مقابله با افغان‌ها آمده است. در این فرمان جعلی از شاه تهماسب به سرداران و امرای فارس، سیداحمد به مقام خانی و سپهسالاری ارتقا یافته و از مخاطبان خواسته شده بود که او را در دفع افغانه یاری نمایند (رک: گلستانه، ۲۵۳۶: ۴۸۰). بر این اساس، سید در آغاز فعالیتش ادعای مستقلی نداشت؛ حکم خود را ظاهراً از شاه گرفت و به عبارتی، نماینده شاه صفوی در منطقه فارس بود. استقبال از سید و اقداماتی که انجام داد موجب شد تا مرعشی صفوی مدعی شود: «الحق هرگاه بعضی از اشرار گذاشته بودند که شاه تهماسب پرورش سخن او را می‌نمود، یقین که بسیارکارها از برای شاه تهماسب می‌کرد و دولت صفویه به این نحو به باد فنا نمی‌رفت» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۵). بر این اساس، نظر لاکهارت نیز منطقی می‌نماید: «اگر تهماسب این نهضت‌ها را به دست خود رهبری کرده بود و اگر در امور نظامی و کشورداری تجربه ای داشت، مردم زودتر نجات می‌یافتند و آن همه رنج نمی‌کشیدند» (لاکهارت، ۱۳۸۳: ۲۶۱). در این مرحله، که از اوایل سال ۱۱۳۷ ه. ق شروع شد (سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۳)، سید باوجود یک نوبت شکست از زیر دست خان، حاکم افغانی فارس، (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۰) موفقیت‌های زیادی به دست آورد؛ به ویژه در مقابله با افغان‌ها و به خصوص پس از انتشار خبر مرگ محمود و تضعیف موقعیت افغان‌ها در نواحی جنوبی کشور. از جمله موفقیت‌های سید در این مرحله، در اختیار گرفتن سپاهی حدود شش هزار نفری و همراه داشتن رؤسای شهرهای فسا، داراب، نی ریز، اصطهبانات، خفرآ و غیره بود (سلطان‌هاشم میرزا،

۱۳۷۹: ۵۴). همچنین سرکوب افغان‌ها در ناحیه جهرم و تضعیف توان آنها در ناحیه شیراز و لار از نتایج این مرحله بود. اما این مرحله چندان دوام نیافت. انتشار اخبار فعالیت‌های سید و تجمع عده زیادی در اطراف اوورسیدن خبر این موفقیت‌ها به شاه تهماسب، شاه صفوی را به تحرک علیه سید واداشت واکتش سید، او را در مسیر فعالیت متفاوت از مرحله اول قرار داد.

شاه تهماسب تحت تأثیر برخی نزدیکان خود، که «مخالفین دوست نما» بودند، برای برخورد با سید احمد، که «خود پادشاه رس و صاحب داعیه و دشمن خانگی» خوانده می شد، ولی محمد خان شاملو را به حکومت کرمان و شاه وردی خان چگینی گرد را سپهسالار فارس نمود.

بشد شاه وردی سپه دار فارس ولی خان به کرمان روان شد چو پارس

(جعفریان، ۱۳۷۲: ۱۱۶).

تهماسب با صدور فرمان‌ها و دستورهایی سید احمد را «باغی و طاغی» خوانده، از عموم، بویژه سرداران فارس و کرمان، خواست تا سید را دستگیر کنند و او را به شاه وردی خان تحویل دهند (رک: مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۶). این اقدام تهماسب را باید نوعی خودکشی سیاسی دانست؛ زیرا وی با وجود موفقیت نهایی در محدود کردن فعالیت سید، با این کار ضربه نهایی رابه مشروعیت سلطنت خود وارد نمود. او با این کار نه تنها از یک نهضت مردمی ضد بیگانگان استفاده نکرد، بلکه با دامن زدن به جنگ داخلی یا «فرهنگ تفرقه» بر پیچیدگی اوضاع و نیز رشد مدعیان جدید افزود. این مسأله به دنبال وصول نامه تهماسب و اطلاع مردم ابرقو از جعلی بودن فرمان‌های سابق او جدی تر شد. پس سیداحمد را دستگیر و مدتی زندانی نمودند. اما او پس از دو ماه توانست از زندان فرار کند و فعالیت‌های پیشین خود را ادامه دهد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۰). این اقدام شاه، سید احمد را در مقابل نیروهای صفوی قرار داد. اگر سید پیش از این با هدف مقابله با افغان‌ها به تجهیز قوا می پرداخت، اکنون به مقابله با سپاهیان شاه صفوی می اندیشید. از این رو مسیر فعالیت سید نه در جهت همگرایی نیروهای داخلی برای مقابله با مشکلات، که بر واگرایی بیشتر افزود و این امر به اعلام رسمی پادشاهی سید احمد انجامید. بی شک «دشمن خانگی» خوانده شدن سید احمد از سوی اردوی تهماسب، نتیجه ای جز تبدیل شدن یک منتقد به یک مخالف نداشت؛ مخالفی که توان و نیروی زیادی برای رسیدن به اهدافش در اختیار داشت.

در این مرحله، دو نوبت درگیری نیروهای سید احمد با سپاهیان صفوی و دستگیری شاه وردی خان در داراب و ولی محمد خان در کرمان، برخورد خشن سید با مردم لار که به دلیل «موافقت مذهب از جان و دل به معاونت افغانه می کوشیدند»، نفوذ شاه وردی خان در میان سرداران سپاه سید احمد و تلاش توسط این نیروهای نفوذی برای دستگیری یا قتل سید، خارج شدن لار از دست نیروهای سید احمد و تصرف آن به وسیله نیروهای ولی محمد خان و سرانجام ورود سید احمد به کرمان و اطاعت و انقیاد تمامی سرداران این شهر گزارش شده است (رک: مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۶-۶۹. سلطان‌هاشم میرزا؛ ۱۳۷۹: ۵۵-۵۶؛ فلور، ۱۳۶۷: ۳۸-۴۰). اما این مرحله را باید نقطه اوج فعالیت‌های سید احمد نیز دانست؛ زیرا وی در همین مرحله ادعای پادشاهی نمود و بر تخت سلطنت نشست و سکه و خطبه به نام او زینت یافت. این اتفاق در سال ۱۱۳۹ ه. ق رخ داد؛ هرچند استرآبادی به اشتباه، چهاردهم ربیع الاول ۱۱۴۰ ه. ق را آغاز پادشاهی او نوشته است (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۲ و نیز: شعبانی، ۱۳۷۷: ۱/ ۱۵). مهم‌ترین دلایل این تصمیم عبارتند از:

۱. موفقیت او در سرکوبی شورش یاغی های مناطق کرمان، سیستان و فارس و به اطاعت واداشتن آنها و دراختیار داشتن جمعیت زیاد؛

۲. ناامیدی ازتوان وموفقیت تهماسب ازیک سووتلاش برای نابودی و سرکوبی سید احمد ازسوی دیگر؛

۳. توصیه رفقا و دوستان او؛

۴. ساماندهی امور مردم برای بیرون راندن افغان ها که به دلیل نبود پادشاهی در مملکت بسیار مشکل و حساس شده بود؛

۵. مصلحت اندیشی سیداحمد (رک: گلستانه، ۲۵۳۶: ۴۸۱؛ مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۶۹؛ سلطان هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۶-۵۷؛ فلور، ۱۳۶۷: ۴۲-۴۳).

سید احمد در کرمان همه کارهایی را که برای مقام شاهی لازم بود انجام داد و درباری تمام عیار با منشیان و قاپوچیان و تجملات دیگر ترتیب داد (فلور، ۱۳۶۷: ۴۳) و کارگزاران حکومتی برای خود برگزید. وی مصرع «تاج فرق پادشاهان احمداست» رابه عنوان سجع مهر و سکه خود انتخاب کرد و بیت:

سکه زد در هفت کشور چتر زد چون مهر و ماه

وارث ملک سلیمان گشت احمد پادشاه

را نقش سکه خود قرار داد (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۰). ولی محمد خان، حاکم منصوب تهماسب در کرمان که سیداورا دستگیر و زندانی کرده بود، آزاد و به عنوان وزیر اعظم و اعتماد الدوله شاه احمد برگزیده شد. سید مقام دیوان بیگی دربارش را به طالب خان سپرد که او هم از اتباع شاه تهماسب بود (سلطان هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۵۷). همچنین او محمدجعفرخان را به عنوان قوللر آغاسی باشی و سپهسالار، محمد حسین خان را به عنوان ایشیک آغاسی باشی، عنایت خان را به عنوان تفنگچی باشی، حسنعلی خان را به عنوان قورچی باشی و محمد مؤمن خان را به عنوان ناظر بیوتات برگزید (فلور، ۱۳۶۷: ۴۳). با وجوداین برخی از منابع تاریخ محلی کرمان معتقدند که سید احمد خان هیچ گاه به سلطنت نرسید و «خیال تاج زرین در سر می پخت و این تاج تبدیل به زنجیر ملمع شد» (مؤمن کرمانی، ۱۳۸۴: ۶۸). این اقدامات احمد شاه بازتاب های مختلفی را به همراه داشت که سیر فعالیت های او را نیز جهت جدیدی بخشید. مهم ترین آنها، حساس شدن اشرف افغان به شخصیت و فعالیت های این مدعی و تلاش برای براندازی اش بود. از سوی دیگر، انتشار اخبار ضد و نقیض پیرامون این شاه نو ظهور و کارگزارانش شرایطی را ایجاد کرد که واکنش های فوری و مقطعی شاه مرعشی صفوی را می طلبید. هلندی ها از انتشار اخباری مبنی بر اینکه احمد شاه در آینده به سود شاه تهماسب از سلطنت کناره گیری خواهد کرد سخن می گویند (فلور، ۱۳۶۷: ۴۶). در چنین شرایطی، تصمیم گیری ها و اقدامات شاه جدید، بنیان فکری و آینده نگری نداشت. نتیجه این امر رادر اقدامات احمد شاه و دربارش می توان دید؛ اقداماتی که صاحب مکافات نامه را به سرودن قطعه ای واداشت که بر اساس آن، سیادت احمدشاه اتهام و خود مصداق یک انسان فاسق به تمام معنا تلقی شد. آنجا که می سراید:

اگر سیدی این چه بدکاری است اگر پادشاهی چه بی عاری است
بگفتا سیادت مرا تهمت است به آل رسولم مگر نسبت است

* * *

ز غسل جنابت بود مجتنب
نمازش بود فعل لهو و لعب
خورد روزه را فاش بی احتراز
چون آن بی حیا قحبه بی نماز

(جعفریان، ۱۳۷۲: ۱۰۳ - ۱۰۴)

هلندی‌های حاضر در کرمان نیز در گزارش خود از اقدامات سید احمد شاه می‌نویسند: «در دربار جدید به افراط می‌گساری رواج دارد و این حاکم نیز مانند همتایان خود به تاراج، کلاشی و پوست کنی خلیق سرگرم است» (فلور، ۱۳۶۷: ۴۵). در چنین شرایطی، به موفقیت سید احمد شاه در برابر مخالفان اصلی‌اش؛ یعنی، اشرف افغان و تهماسب صفوی امیدی نبود؛ بویژه که جوانی و خامی او نیز در برخورد با این مشکلات مانع تأمل و تفکر بود. شهر به شهر شدن های چندباره شاه جوان در این مرحله و ورود او به عرصه های جنگی مختلف و «غرور پادشاهی و سلطنت» که بر وجودش غلبه کرده بود موجب شد «با وجود آنکه هنوز هیچ بلد و مملکتی به غیر از کرمان در تصرف او نبود، خود را پادشاه بالاستقلال تصور نموده» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۱)، به میادین بسیار بزرگ وارد شود. مهم‌ترین این میادین، حمله به شیراز به منظور خارج کردن آنجا از دست افغان‌ها بود. در این میدان، اگر گزارش هلندی‌ها درست باشد احمدشاه بیست هزارمرد جنگی داشت (فلور، ۱۳۶۷: ۴۴)؛ سربازانی که با اهداف مختلف آمده بودند و به اهداف سید احمد شاه اعتقاد محکم و یکسانی هم نداشتند. در مقابل او، یکی از توانمندترین سرداران؛ یعنی، محمدخان بلوچ به همراه جمع زیادی سرباز شجاع افغان، بلوچ و غیره قرار داشت. پیامد این درگیری، شکست سنگین احمد شاه بود؛ شکستی که تمام هیبت شاهی او را شکست و سپاهیان را پراکنده کرد. براساس گفته های مرعشی صفوی، چهار دلیل عمده این ناکامی احمدشاه عبارت بودند از:

۱. مکان نامناسب اردوی جنگی سپاه سید احمدشاه به گونه ای که دریای نمک مهارلو بین کرمان و فارس و کوهستان در دو طرف سپاه او قرار داشت؛
 ۲. حمله ناگهانی سپاهیان افغان و متلاشی شدن سپاه احمدشاه در اولین تهاجم؛
 ۳. فرار برخی از سرداران بزرگ سپاه احمدشاه بویژه ولی محمدخان اعتماد الدوله؛
 ۴. تجمل گرایی سید احمدشاه در روز نبرد به گونه ای که در آن روز بر تخت روان سوار بود و مدیریت جنگی بسیار ضعیفی داشت (رک: مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ۷۳).
- علاوه بر این، شیوه جنگی افغان‌ها را، که به روش جنگ و گریز بود، باید دلیل دیگری برای این شکست دانست. به این ترتیب، افغان‌ها سپاهیان سید احمد را به درون قلمرو خود کشیدند و سپس به آنها حمله نمودند. در نتیجه، سپاهیان سید از هم پاشیده شدند (رک: فلور، ۱۳۶۷: ۴۶).
- سید احمد شاه پس از این ناکامی و با وجود تلاش های پی در پی در شهرهای مختلف قلمرو حکومتی خود، هیچ گاه نتوانست نیرویی فراتر از هزار نفر تجهیز نماید. در چنین شرایطی که سید احمد خان به شدت درمانده شده بود و اخباری نیز مبنی بر اعزام نیرو به فرماندهی عبدالله خان نامی از بلوچ های طرفدار افغان‌ها به همراه در گزینی‌ها و کردها از سوی اشرف می‌رسید، او «ناچار به سبب عدم جمعیت و لشکر بقصد رسیدن بخدمت شاه تهماسب و استعفای جرایم و عذر سکه و خطبه خواستن، عزیمت جانب خراسان از راه بیابان نهبندان نمود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۵). در این منطقه، او چند اقدام متفاوت انجام داد:
۱. ارسال نامه عذر خواهی به شاه تهماسب؛

۲. تسخیر قلعه ای که قلعه دار آن را شاه تهماسب منصوب کرده بود، برای قرار دادن اسباب و اثاثیه خود در آنجا؛

۳. تصمیم به حرکت به سوی دربارشاه تهماسب.

در برابر این رفتار های دو گانه، شاه تهماسب «تهماسب بیک جلایر را سر فوج نموده، حکم بقتل یا اسیر یا اخراج سید احمد شاه از مملکت نمودند» (همان: ۷۶). آنچه این واکنش شاه صفوی را موجب شد، تحریکات نادر بود. برخی مدعی هستند که درگیری سید احمد با قلعه دار و تسخیر آن قلعه به مذاق نادر قلی افشار خوش نیامد (شعبانی، ۱۳۷۷: ۱/ ۲۰)؛ اما مرعشی صفوی به نکته دقیق تری اشاره می کند. او می نویسد: «چون تهماسب قلیخان او را مخل کار خود می دانست و در مزاج شاه تهماسب دخل کلی به هم رسانیده بود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۶). بر این اساس، سید احمد نیز یکی از قربانیان قدرت طلبی نادر به شمار می رود؛ زیرا سید پس از آنکه شنید شاه تهماسب به سوی او نیرو فرستاد و خراسان را ترک نمود و راهی سیستان شد. وی در این منطقه نیز نتوانست نیرویی گرد آورد؛ پس بار دیگر به محدوده قلمرو پیشین خود در حوالی کرمان، بم و نرماشیر وارد شد، اما چون آنجا نیز ناکام بود، از راه لار به بندر عباس رفت. بر این اساس، تصمیم پیشین او مبنی بر تسلیم خود به شاه تهماسب صفوی هیچ گاه عملی نشد؛ تصمیمی که نشانگر ناکارآمدی اندیشه اش در کسب مشروعیت برای خود در برابر بحران مشروعیت صفویان بود.

دوران اقامت سید احمد خان در بندر عباس را دوره دوم پادشاهی اومی توان دانست. در این مرحله کوتاه مدت، او علاوه بر تصرف بندر و ایجاد حصار و بارویی برای محل استقرار خویش، با هلندی ها و انگلیسی های مستقر در این ناحیه نیز مکاتبات متعددی داشت. بازدید های او از امکانات بندر و مرکز تجاری و کشتی های اروپاییان در آنجا، درخواست های کمک از آنها و اخذ مایحتاج خود و سپاهیان از مردم بندر، هلندی ها و انگلیسی ها عملاً این منطقه را به قلمرو جدید او تبدیل نمود؛ حتی گزارش هایی مبنی بر درگیری او با مدعیان دیگر انتساب به صفویان در این منطقه وجود دارد (فلور، ۱۳۶۷: ۴۸). رسیدن اخبار این اقدامات به اصفهان سبب شد تا اشرف نسبت به موقعیت جدید سید احمد حساس شود. آنچه موجب حساسیت بیشتر اشرف شد ناتوانی زاهد علی خان، والی منصوب او در بندر عباس، بود. در حالی که گزارش هلندی ها از این ناتوانی سخن می گویند و به نارضایتی مردم از والی خود اشاره می کنند (همان: ۵۱)، مرعشی صفوی می نویسد: «میرزا زاهد علی خان چون تازه وارد بود و هنوز جمعیتی بر سر او نشده بود و نیز مردی متصدی پیشه بود و قطع نظر از این امور سید احمد شاه از سلاله صفویه بود از دل بحرب او راضی نبود» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۷). سید احمد با دریافت خبر حرکت سپاه از اشرف به فرماندهی زبر دست خان به سوی بندر بار دیگر به فکر فرار افتاد. تلاش ها و تقاضاهای پیاپی او از هلندی ها به منظور استفاده از کشتی اسغراولاند برای فرار حتی به شرط پرداخت هزینه آن نیز نتیجه نداد (رک: فلور، ۱۳۶۷: ۶۵-۶۹). در این شرایط، وی بندر را رها و به ناحیه داراب فرار کرد. قلعه حسن آباد داراب آخرین کانون مقاومت سید احمد بود؛ زیرا انتشار این خبر موجب شد تا «از اصفهان تمور خان کرد و از شیراز محمد خان بلوچ و از لار حاکم لار با قریب ده دوازده هزار سوار و پیاده بشمار وارد داراب گردیدند» (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲: ۷۸). محاصره هشت ماهه قلعه و کمبود مواد غذایی، امکانات و نیرو و نا امیدی به کسب نیروی دو باره موجب شد تا سر انجام سید احمد خان به تضمین های تیمورخان گرد، فرمانده اعزامی اشرف (گلستانه، ۲۵۳۶: ۴۸۲)، اعتماد کرده، تسلیم سپاه افغان شود. در این مورد، تنها نظر هنوی با دیگر گزارش ها متفاوت است. او مدعی است سید احمد شاه در شیراز تسلیم نیروهای اشرف شد (هنوی، ۱۳۶۷: ۳۰۹). چگونگی انتقال

سید احمد شاه به اصفهان و برخوردهای محترمانه اولیه اشرف با او تنها یک روی سکه بود؛ زیرا با وجود همه تعهدات و قول و قرارها، در اواخر سال ۱۱۴۰ ه. ق سیداحمد و برادرش به دستور اشرف در کنار زاینده رود گردن زده شدند (سلطان‌هاشم میرزا، ۱۳۷۹: ۶۲-۶۳). در این مورد یک خبر متفاوت در گزارش هلندی‌ها دیده می‌شود. آنها مدعی هستند سید احمد پس از محاصره کوتاه مدت قلعه تسلیم گردید و به دربار شاه تهماسب برده شد. پس از چندی، شاه سید را بخشید و او دوباره به منطقه جنوب بازگشت (فلور، ۱۳۶۷: ۴۹-۵۰).

قلمرو فعالیت و جغرافیای سیاسی دولت مستعجل سید احمد شاه از آغاز قیام تا لحظه دستگیری او منطقه وسیعی در مرکز، شرق و جنوب ایران بود. این وسعت قلمرو در اوج اعتبار و قدرت او بود؛ زیرا چنانکه پیشتر گفته شد در آغاز پادشاهی فقط کرمان را در اختیار داشت. هرچند هم مذهبی بخش‌هایی از این ناحیه با افغان‌ها برای سید احمد خطرناک داشت، وی آنجا را به دلایلی به عنوان کانون فعالیت خود برگزید. این دلایل عبارت بودند از: دوری این منطقه از قلمرو فعالیت‌های تهماسب، دوری آن از اصفهان و مرکز قدرت افغان‌ها، نزدیکی آن به سواحل جنوبی و کانون‌های تجاری و مهم‌تر از همه، اوضاع نابسامان این منطقه. وزیری در توصیف اوضاع کرمان در آن زمان می‌نویسد: «ولایتی از نظم افتاده و از تحمیل افغانان بغان آمده». وی در ادامه به خود سری حاکمان محلی اشاره می‌کند و می‌نویسد: «روسای بلده و بلوکات را در هر سری سودایی و در هر خاطری هوایی بود» (وزیری، ۱۳۶۴: ۶۵۱/۲). علاوه بر عوامل پیش گفته نزدیکی این منطقه به شیراز، کانون اصلی افغان‌ها در جنوب کشور، نیز در این انتخاب می‌توانست مهم باشد. توجه به جغرافیای سیاسی قلمرو فعالیت سید احمد نشان می‌دهد که او بدون آنکه قصد اتحاد با تهماسب، محمود یا اشرف را داشته باشد، به دنبال دستیابی به اهداف خود بود و سومین کانون قدرت را در داخل کشور و در صفحات جنوبی تشکیل داد. مستوفی، یزد را اولین پایگاه فعالیت سیداحمد نوشته است (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۷۵)؛ اما تمام منابع از ابرقو به عنوان کانون اول فعالیت او یاد کرده‌اند مناطق دیگری که در قلمرو فعالیت‌های این جوان پرشور مرعشی صفوی قرار داشت عبارت بودند از: اقلید، سرمق، قنقری، مشهد ام البنی، بوانات، داراب، جهرم، لار، گمبرون، تون، طبس، قاین، سیستان، میناب، سیرجان، بم و نرماشیر^۸ این مناطق، در محدوده جغرافیایی نیمه جنوبی کشور قرار دارد. پس ادعایی مبنی بر اینکه سید احمد شاه توانست تبریز را نیز تصرف کند نادرست است و با قلمرو جغرافیایی فعالیت او همخوانی ندارد (رک: اشرفیان و آرونوا، ۲۵۳۶: ۶۰). او طی حدود سه سال فعالیت (۱۱۳۹-۱۱۴۱ ه. ق)، بارها این مناطق را در نوردید؛ روزی در اوج شکوه و اعتبار و روزی دیگر در حالی بود که افرادش به حدود دویست- سیصد نفر (نامه‌های شگفت‌انگیز از...، ۱۳۷۰: ۱۱۳) می‌رسید. او در این گستره وسیع، علاوه بر درگیری با دشمنان و مخالفان خود اقدامات دیگری نیز داشت؛ از رعیت پروری و رسیدگی به حال و روز مردم و سرکوب برخی سرداران یاغی و طاغی که منطقه ای را ناامن کرده بودند تا برقراری ارتباط با شرکت‌های تجاری انگلیسی و هلندی. گزارش هلندی‌ها در مورد این روابط متناقض است و گاه از حسن روابط آنها و گاهی از سخت‌گیری‌های سید احمد نسبت به هلندی‌ها حکایت دارد. در این میان، روابط سید احمد شاه با انگلیسی‌ها بیشتر دوستانه می‌نماید؛ زیرا بنا بر گزارش هلندی‌ها، آنها هر کمکی را که سید درخواست کرد، در اختیارش گذاشتند. آنها «توپ، باروت، نارنجک، توپچی و حتی جراح باشی خود را مأمور درمان زخمیان سپاهش کرده‌اند» (فلور، ۱۳۶۷: ۷۰). این پراکندگی جغرافیایی عملکرد سید احمد شاه به خوبی در گزارش اتلام^۹، رئیس کمپانی هلند در بندرعباس، توصیف شده است. او در این مورد می‌گوید: «احمد یکی از بهترین جنگجویان خانه به دوش بود؛ زیرا که او (دست کم) دوبار کوشید شکم حکومت افغان

- شیراز- را بدرد تا سر آن حکومت- اصفهان- و بخش‌های زیرین پیکرش- گرمسیرات- سقوط کند تا دست کم به گیجی دچار شود (همان: ۴۹-۵۰).

منابع گزارش‌های نسبتاً مشابهی در مورد دلایل و چگونگی شکست سید احمد شاه ارائه کرده‌اند. در این گزارش‌ها از جوانی و تجربه کم احمد شاه تا خیانت اطرافیان او و فرار سربازانش به عنوان اصلی‌ترین عوامل در شکست فعالیت‌هایش یاد شده است. اما برای بررسی و تحلیل این ناکامی مجموعه عوامل متعددی را باید در نظر گرفت. اساساً حرکت سید احمد شاه حرکتی انتحاری بود؛ هم برای او و هم برای شاه تهماسب صفوی. ادعای او برای پادشاهی تقابل عینی بود با ادعای شاه تهماسب. در این میدان، کدام یک ظرفیت بیشتری برای برخورداری از مشروعیت داشت؟ از مجموعه گزارش‌ها- به جز آنچه هلندی‌ها آورده‌اند - چنین استنباط می‌شود که اقدام سید احمد با وجود تمام ادعاهای درست او، تعرضی به قلمرو و مشروعیت صفویان محسوب می‌شد؛ در حالی که هنوز صفویان و مدعیانی که خود را پسر شاه سلطان حسین معرفی می‌کردند بیشترین اقبال را در جامعه داشتند. صفویان پس از یک دوره کوتاه که با مشکل بحران مشروعیت روبرو بودند بار دیگر مورد توجه مردم قرار گرفتند و بسیاری آرزوی بازگشت آنان را داشتند؛ هرچند این آرزو با وجود نادر بیهوده بود. از این رو، چنین به نظر می‌رسد که شکل ظاهری دلایل شکست سید احمد، که در نمودار زیر به تصویر کشیده شده، با دلایل اصلی آن متفاوت است. سید هیچ‌گاه نتوانست این باور را ایجاد نماید که او و حکومتش برای اداره جامعه بهترین هستند تا مردم او را بی‌اکراه اطاعت کنند و برایش حرمت قائل شوند. بر این اساس، ناتوانی سید احمد در چنین امری رمز اصلی شکست او به شمار می‌رود.

۱. کمی سن و تجربه (واقع بینی لازم را نداشت)، ۲. رفتارهای نادرست و مغرورانه با زیردستان و مردم ۳. گرایش به فساد ۴. ادعاهای واهی و غیر واقعی	الف) دلایل ناشی از شخصیت و عملکرد سید احمد
۱. ناهمگونی سپاه او (همراهی نکردن با اودرمواقع ضروری، اختلاف شدید بین آنها، وجود جاسوسان و نفوذ دشمن در سپاه او) ۲. نداشتن توان مالی لازم برای پرداخت مواجب سرباز سربازان ۳. درگیری همزمان او در چند جبهه و با دشمنان متعدد ۴. بی توجهی به اصول استراتژیک در جنگ‌های ۵. لشکرکشی‌ها و تردهای بی در پی به مناطق مختلف	ب) دلایل ناشی از وضعیت و عملکرد نظامی
۱. فقر شدید رعایایش و ناتوانی آنها در پرداخت مالیات ۲. اختلاف مذهبی او با برخی از رعایایش	ج) دلایل ناشی از اوضاع اجتماعی
۱. نفوذ برخی از سران دشمنانش در دستگاه و سپاه او به عنوان کارگزاران حکومتی ۲. چالش جدی شاه تهماسب با سید در تمام دوره فعالیت او ۳. موفقیت‌های سیاسی نظامی اشرف و تقویت پایگاه افغان‌ها در ایران	د) دلایل ناشی از موقعیت و عملکرد دشمنان

مجموعه دلایل یادشده نشان دهنده ناتوانی سید در انتقال مشروعیت خویش به زیر دستانش بود. از این رو، این مسائل در کنار مسائل مهم‌تری موجب شد تا اصل مشروعیت سید احمد برای امر بزرگی چون پادشاهی زیر سؤال رود و جامعه تحت مدیریت او این موضوع را نپذیرند. مهم‌ترین دلایل این امر عبارت بودند از:

۱. نسب مادری سیداحمد به خاندان صفوی. در حالی که هنوز اولاد ذکوری از خاندان صفویه مدعی پادشاهی این سلسله بودند، انتساب سید احمد به صفویان از ناحیه مادر نمی‌توانست کارکردی برابر با آنها داشته باشد. شاید هیچ کس از سید در اوج فعالیت‌هایش از نسب او سراغ نگرفته باشد؛ اما بر اکنده شدن مردم از اطراف سید، به محض اطلاع از ادعاهای دروغین و جعلی او از سوی یکی از اولاد ذکور خاندان صفوی، دلیل محکمی است بر اینکه جایگاه و سخن کسی همچون شاه تهماسب باوجود همه مشکلاتش بر سید احمد برتری داشت.

۲. سید در همراه نمودن بیشتر جامعه زبردستش با خود توفیق زیادی نیافت. این مسأله نشان می‌دهد که این گروه حداکثری به این باور نرسیدند که سید بهترین گزینه برای امر حکومت است؛ بویژه اگر سخنان استرآبادی و مروی را در مورد همراهان سید بپذیریم خواهیم دید که او جذب حداقلی داشت و دفع حداکثری. استرآبادی اطرافیان سید را «جمعی از اوباش» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۲۰) و مروی آنها را «اعزه و اعیان نواحی فارس از لوطی و اوباش» (مرو، ۱۳۶۴: ۱/ ۴۹) معرفی می‌کند؛ بنابراین، سید احمد بدون تدارک اولین رکن اجتماعی مشروعیت‌پذیری مدعی پادشاهی آن هم بر کل ایران شد.

۳. نامه شاه تهماسب مبنی بر جعلی بودن ادعاهای سید هم ادعاهای او را در داشتن مسؤولیت‌هایش تضعیف کرد و هم جایگاه او را به عنوان یک فرد منتسب به صفویان به شدت تحلیل برد. از این رو، سیدپس از این مکاتبه در حالی که هیچ‌گونه امیدی به همراهی شاه تهماسب نداشت تاج بر سر گذاشت. این اقدام سید در همان زمان با دیده تردید نگریسته شد و شایعاتی مبنی بر قصد او در واگذاری مقام شاهی به تهماسب انتشار یافت. نفس چنین اقدام و شایعات پس از آن، محبوبیت و مقبولیت سید را به شدت کاهش داد. پس او در شعارهای خود موضوعی فراتر از میراث داری صفویه را مطرح کرد. او خود راتاج فرق پادشاهان خواند که شامل تمامی پادشاهان بود و نه تنها صفویان. همچنین خود را «وارث ملک سلیمان» معرفی کرد که اشاره دو پهلویی بود هم به حضرت سلیمان (ع) و هم به پادشاهی صفویان. بر این اساس، او توانست هیچ‌یک از ابزارهایی را که مشروعیت او را برای جامعه به اثبات می‌رساند، در اختیار داشته باشد. پس دست به اقدامی زد که از آن با عنوان «انتحار سیاسی» یاد شد؛ انتحاری که بیش از سید دامنگیر سلسله صفویه شد. مشروعیت سلسله صفویه با سقوط اصفهان در چالش مستقیم با مدعیان جدیدی قرار گرفت که برخی از آنها کمترین حد مشروعیت را داشتند.

نتیجه

مشروعیت حکومت‌ها مرز بودن و رفتن آنهاست. مشروعیت دولت صفویه با سقوط اصفهان در معرض تهدید قرار گرفت. عواملی که در بیش از دو قرن حاکمیت آنها بر ایران ریشه داشت زمینه‌های رویکرد به آنها را و مسائلی که از عملکرد شاهان صفوی و شرایط مقطعی متأثر بود زمینه‌های رویگردانی از آنها را فراهم کرد. در این میان، ظهور مدعیان جدید که مدعی انتساب به صفویان یا به راستی منتسب به آنها بودند رویگردانی جامعه از صفویان و بحران مشروعیت آنان را شدت بخشید. از میان این مدعیان، سادات مرعشی با دو نماینده در فاصله سال‌های سقوط اصفهان - صفویه - تا برآمدن قاجار نفوذ بیشتری داشتند: سید احمد شاه مرعشی صفوی و سید محمد ملقب به شاه سلیمان ثانی. از بررسی و

تحلیل عملکرد سید احمد شاه چنین بر می آید که او در شرایطی بحرانی و در حالی که می پنداشت می تواند با ساماندهی اوضاع نواحی جنوب و جنوب شرقی کشورکانونی علیه فتنه افغان ها شکل دهد، از شاه صفوی جداشد. او سپس حرکتی را شروع کرد که به دلیل ناتوانی در تدارک و هماهنگی شرایط لازم هیچ گاه نتوانست عامل وحدت بخشی باشد که عناصر پراکنده دوستدار صفویه را زیر چتر ادعای خود جمع کند. در نتیجه، او با وجود گرفتاری هایی که برای افغان ها ایجاد کرد با این ادعای خود فرصتی را فراهم نمود که تعداد قابل توجه دیگری از مدعیان سلطنت از گوشه و کنار کشور سر بر کشند و برآشفتگی اوضاع بیفزایند. در چنین حالتی، فرهنگ تفرقه به جای فرهنگ تعامل و وحدت، اندیشه هر کس برای خود به جای اندیشه همبستگی و همگرایی، و بی ثباتی سیاسی به دلیل حاکمیت نگاه قومی و شخصی به مسائل در جامعه رواج یافت. این فرایند سرانجام موجب شد تا مشروعیت دولتی که شاید می توانست همچنان تداوم داشته باشد در معرض دست اندازی هایی قرار گیرد. یکی از این دست اندازی ها را نادر رقم زد که سلسله ای به نام خود و طایفه اش بر جای صفویان نشاند.

پی نوشت ها

۱. ریسمان، طناب
۲. ازبخش های شهرستان جهرم در استان فارس که از شمال به سروستان، از مشرق به فسا، از جنوب به سیمکان و از مغرب به بلوک خنج و میمند محدود می شود
۳. از شهر های بخش مرکزی آبادیه در ۲۲ کیلو متری این شهر
۴. از بلوک ولایت خمسه در استان فارس که از شمال به آبادیه محدود است. این منطقه بیلاق عشایر است.
۵. پاسارگاد فعلی و از روستاهای بخش مرغاب در استان فارس
۶. از بلوک ولایت خمسه در استان فارس که از شمال به ابرقو و یزد محدود است. امروزه باوانات نامیده می شود.
۷. نام قدیم فردوس
۸. از شهر های استان کرمان در شهرستان بم

9. Etlam

منابع

۱. استرآبادی، میرزا مهدی خان. (۱۳۷۷). *جهانگشای نادری*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
۲. اشرفیان، ک. ز و م.ر. آرونوا. (۲۵۳۶). *دولت نادرشاه افشار*، ترجمه حمید امین، بی جا: شبگیر، چاپ دوم.
۳. جعفریان، رسول (تصحیح و تألیف). (۱۳۷۲). *علل برافتادن صفویان*، بی جا: سازمان تبلیغات اسلامی.
۴. خاتون آبادی، سید عبدالحسین حسینی. (۱۳۵۲). *وقایع السنین و الاعوام*، تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
۵. سلطان هاشم میرزا (محمد هاشم بن محمد مرعشی). (۱۳۷۹). *زبور آل داوود*، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی، تهران: میراث مکتوب.
۶. شعبانی، رضا. (۱۳۷۷). *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه*، تهران: قومس، چاپ دوم، جلد ۱.

۷. عالم، عبدالرحمن. (۱۳۷۳). بنیادهای علم سیاست، تهران: نی.
۸. فلور، ویلم. (۱۳۶۷). اشرف افغان بر تختگاه اصفهان، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس.
۹. قزوینی، ابوالحسن. (۱۳۶۷). فواید الصفویه (تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از دولت صفویه)، تصحیح، مقدمه و حواشی مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۱۰. کروسینسکی. (۱۳۶۳). سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، تهران: توس.
۱۱. گلستانه، ابوالحسن محمدبن امین. (۲۵۳۶). مجمل التواریخ و ذیل زین العابدین کوهمره، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
۱۲. لاکهارت، لارنس. (۱۳۸۳). انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
۱۳. لاهیجی، علی بن شمس الدین بن حاجی حسین. (۱۳۵۲). تاریخ خانی (حوادث چهل ساله گیلان ۸۸۰ تا ۹۲۰ هـ ق)، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۱۴. محقق سبزواری، محمد باقر. (۱۳۷۷). روضة الانوار عباسی، تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی، تهران: میراث مکتوب.
۱۵. مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل. (۱۳۶۲). مجمع التواریخ، تصحیح عباس اقبال، تهران: کتابفروشی طهوری و سنایی.
۱۶. مروی، محمدکاظم. (۱۳۶۴). عالم آرای نادری، تصحیح محمد امین ریاحی، تهران: کتابفروشی زوار، جلد ۱.
۱۷. مستوفی، محمد محسن. (۱۳۷۵). زبده التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات افشار.
۱۸. مؤمن کرمانی، ملا محمد. (۱۳۸۴). صحیفه الارشاد (تاریخ افشاریان کرمان - پایان کار صفویان)، تصحیح و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علم.
۱۹. میراحمدی، مریم. (۱۳۶۹). دین و دولت در عصر صفوی، تهران: امیرکبیر، چاپ دوم.
۲۰. نامه های شگفت انگیز از کشیشان فرانسوی در دوران صفویه و افشار. (۱۳۷۰). ترجمه بهرام فره وشی، تهران: اندیشه جوان.
۲۱. وزیری، احمد علی خان. (۱۳۶۴). تاریخ کرمان، به کوشش محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: علمی، چاپ سوم، جلد ۲.
۲۲. هنوی، جونس. (۱۳۶۷). هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، بی جا: یزدان.